

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾ لَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكَتْلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾ قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾ قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتَنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

در جلسه پیش مطلبی عرض شد که توهمی را پیش آورد که آیا توصیه شما به دعا نکردن است؟ در انتهای

بحث در ادب مع الله خواهیم گفت^۱

﴿٥٨﴾: وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ *؛ و برادران یوسف وارد شدند و یوسف آن‌ها را

شناخت و آن‌ها او را نشناختند. می‌توانست بگوید: فعرفهم و ينكرونه ولی با این جمله اسمیه^۲ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

که متعلق آن را اول آورده، تأکید می‌کند که اصلاً این‌ها یوسف را نشناختند؛ یعنی حتی احتمال هم نمی‌دادند

که این یوسف باشد! البته طبیعی است؛ چون فاصله زیادی از کنعان تا مصر طی کرده‌اند و ۲۰ سال پیش

برادرشان را در چاه انداخته‌اند و حالا بعد ۲۰ سال یوسف عزیز مصر است! و آیه استبعاد شناختن این‌ها را با

چنین جمله‌ای می‌گوید که از لطافت‌های ادبی است؛ یعنی که دیگر خیلی نشناختند!

﴿٥٩﴾: وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ *

یک بخش‌هایی از این داستان حذف شده و به گونه‌ای که آدم می‌فهمد. اولاً کتاب قرآن کتاب داستان نیست

که بخواهد از سر تا ته داستان‌ها را ذکر کند، مثلاً داستان موسی را در ۵۴ سوره قرآن می‌بینید، ولی باز هم

نمی‌فهمید که داستان موسی و خضر در کدام بخش زندگی حضرت موسی اتفاق افتاده! چون قرآن نمی‌خواهد داستان بگوید بلکه می‌خواهد حکمت و آن منظوری را که دارد بگوید. آن چیزهایی هم که گفته چیزهای لازمی بوده.

بالاخره این‌ها بارهایشان را که باید از یوسف در سال‌های قحطی می‌گرفتند، گرفتند **وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ**؛ وقتی که جهاز این‌ها را تجهیز کرد و آماده‌شان کرد.

می‌گویند سه بار امیر المؤمنین بعد از نماز عشا که مردم از مسجد کوفه بیرون می‌رفتند، فریاد می‌زدند: **أَيُّهَا النَّاسُ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ**؛ بارهایتان را ببندید^۳؛ یعنی آماده شوید دیگر تمام شد.

قَالَ أَتُونِي^۴ بِأَخِ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ؛ به آن‌ها گفت: بیاورید آن برادر پدری‌تان را که بنیامین بوده؛ بنیامین و یوسف با دیگر برادران ناتنی بودند، برادران ابوینی نبودند، برادر آبی بودند و از مادر جدا. حضرت یعقوب هم به یوسف و هم به بنیامین علاقه شدیدی داشته.

أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ؛ آیا نمی‌بینید که من کیل و پیمانه را تمام می‌کنم و من بهترین منزلی هستم.

جنس پیمانه‌ای را به «کیل» می‌خریدند. جنس تعدادی را هم به «وزن» می‌خریدند و نوعاً عمده‌فروش‌ها به کیل بار می‌خرند. البته ممکن است الان هم خرید عمده‌فروش به وزن باشد؛ یعنی یک تریلی روی یک باسکول برود! ولی الان هم مرسوم است که خرید عمده‌ای پیمانه‌ای انجام می‌شود و خرید خرده‌فروش‌ها با وزن و ترازو انجام می‌شود. عمده‌فروش کل بار را می‌خرد؛ مثلاً این گوسفند چند؟ دیگر وزنش نمی‌کنند.

مثلاً در سوره مطفین این آیات را با یک دقت دیگری می‌شود دید. دارد: **وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ**؛ وای بر کم‌فروشان و آیه خیلی ناظر به بقال‌های سر کوچه نیست؛ چون عبارت ویل عبارت بسیار شدیدی در قرآن است و در روایات آمده ویل نام چاهی در جهنم است. و این ویل به کسانی است که ارزاق عمومی دست آن‌هاست؛ مثلاً قیمت‌گذاری و صادرات و واردات میدان تره‌بار بهشت زهرا کلاً دست ۴-۵ نفر است و آیه ناظر به این‌هاست **الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ**؛ وقتی بر مردم کیلو می‌کنند و به پیمانه می‌گیرند، به تمامه می‌گیرند

(این‌ها که بار می‌خرند می‌آیند کل پرتقال‌های منطقه را روی درخت می‌خرد و حتی روی شکوفه) **وَإِذَا كَالُوهُمْ أُو وَزُنُوهُمْ يُخْسِرُونَ**؛ این عمده‌فروش‌ها ممکن است به عمده‌فروش‌های پایین‌تر پیمان‌های هم بفروشند، یا ممکن است خرده بفروشند، آن وقت در این کار از مردم کم می‌گذارند. معلوم است که این‌ها فقط به پیمان‌ها می‌خرند. منزل هم به دو معناست. یکی از ریشه انزال است به معنی فرودآوردن؛ مثل آیه ۲۹ سوره مؤمنون در جریان حضرت نوح می‌فرماید: **فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**؛ وقتی در کشتی نشستید بگوئید الحمد لله که از قوم ظالم نجات پیدا کردیم **وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ**؛ خدایا ما را فرود آور در جایگاهی پر برکت که تو بهترین انزال دهنندگان هستی.

بهشت تنها مقدمه الطاف الهی است

اگر منزل از ریشه نزل باشد، به معنی پیش‌غذاست؛ مثل **أَذَلِكَ خَيْرٌ نَزَّلْنَا أَمْ شَجَرَةَ الزَّقُومِ** (صافات: ۶۲)؛ این پیش‌غذا بهتر است یا درخت زقوم؟ این‌که در آیات متعددی این بحث را کرده مثل آیه ۱۹۶ آل عمران: **لَا يَغُرَّنَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ** (۱۹۶)؛ رفت و آمد و هیمنه این کفار در شهرها تو را فریب ندهد. این‌ها خیلی چیز قابلی نیست، حالا نهایتاً دنیا را گرفتند، **مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيَبْسُ الْمِهَادُ** (۱۹۷) این دنیا متاع قلیل است؛ کل دنیا را هم گرفتند و آخرش هم جهنم است و بد جایگاهی است. این تغلب؛ یعنی چیرگی با غرور و گردنکشی اصلاً با روح دین سازگار نیست.^۵

امیر المؤمنین به ابودر که چند تا خرما ننگه داشته این آیه را می‌خواند **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** (توبه: ۳۴)؛ کسانی که گنج ننگه می‌دارند.^۶

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸) اما کسانی که تقوای پروردگارشان را داشتند؛ این به بهشتی میرسند که تازه **نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** است؛ یعنی جای اول و پیش‌غذا پذیرایی همین **جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** است! نزل یعنی لدی الورد تا مهمان

می نشیند برایش چای و شربت و... می آورند. می گوید: تمام بهشت نزل است. وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ؛ آن چیزی که نزد خداست خیلی بالاتر از این حرف هاست.

حالا اگر وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ، از ریشه نزل باشد که هست؛ یعنی من بهترین مهماندار و میزبان هستم.

(۶۰): فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ*؛ اگر او را نیاورید من به به شما چیزی می دهم و نه نزدیک من شوید؛ یعنی بروید از بازار آزاد تهیه کنید. دارد آن ها را تهدید می کند که بروند بنیامین را بیاورند. یوسف نصاب صبر ایوب را می داند و قرار است داستان به انتها برسد و قضیه دارد گلوی یعقوب را می فشارد و این پیام دارد و آن این که بدانید مشکلات که به اوج می رسد، اتفاقاً جایی است که دارد فرود می آید. آیات زیادی اشاره دارد که وقتی رسول و کسانی که با او هستند دادشان در می آید^۷ که مَتَى نَصَرَ اللَّهُ (بقره: ۲۱۴)؛ این نصر خدا کو؟ اصلاً این خدا معلوم هست کجاست؟ همان جا پشت بندش می گوید أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ؛ نصر نزدیک است.

اتفاقاً در آن جایی که فریاد یعقوب بلند می شود، داستان به روالی می افتد که قرار است یعقوب به یوسف برسد؛ چون برادر یوسف را هم می گیرند و صبر یعقوب به نصاب خودش می رسد و آن وقت بوی یوسف را می شنود و به مصر می آید و داستان به خوبی و خوشی تمام می شود.

داستان به روال خودش است ولی کسی که داخل آن مشکل دارد قدم می زند، می بینید دائم مشکل روی مشکل دارد اضافه می شود.^۸

توجه قرآن به رعایت والدین

(۶۱): قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ^۹؛ می گویند: مخ بابایمان را ترید می کنیم و این همان معنی مراوده است؛ یعنی می رویم روی مخ بابایمان و آن قدر روی اعصابش رفت و آمد می کنیم که بالاخره این کار را می کنیم. و نمی گویند ابانا و می گویند أَبَاهُ. وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ؛ حتماً رضایتش را جلب می کنیم.

نکته‌ای در این جاست و آن این که بنیامین چند سالش است؟ حداقل سی سالش است، و لابد زن و بچه دارد، اما ما فکر می‌کنیم که این‌ها می‌خواهند یک بچه را تحویل بگیرند. نکته این است که بحث والدین در متن قرآن خودش را نشان می‌دهد و این که برخورد ما با بحث والدین با برخورد خدا با بحث والدین و حتی برخورد قدما با بحث والدین برخوردهای کاملاً متفاوتی است. در بیان قرآن بچه بدون اجازه والدین هیچ حرکتی نمی‌تواند بکند. حتی در روایات داریم که سه سؤال می‌کنند. در منطقه اعتقادات از توحید می‌پرسند که مدیریت و ربوبیت چه کسی را قبول دارید؟ به لحاظ اعتقادی قبول داری تحت برنامه چه کسی باشید؟ در منطقه اخلاق اولین سؤال بحث از والدین است. در منطقه احکام اولین سؤال نماز است.

جامعه و فرد را با توحید و والدین و نماز محک بزنید

اگر قومی و جماعتی و حتی جامعه‌ای را می‌خواهید محک بزنید با این سه تا محک بزنید! این که این جامعه در نزد خدا چقدر مقرب است؟ ببینید آیا اعتقاد توحیدی در این جامعه راه دارد و بعد والدین و نماز چقدر در آن جامعه راه دارد. بعضی فکر می‌کنند این که جامعه‌ای پشت چراغ قرمز می‌ایستند خیلی خوب هستند، در حالی که در آن جامعه اصلاً والدین کیلو چند؟! آدم‌ها هر کار دلشان بخواهد می‌کنند. بحث عبادت اصلاً قابل مقایسه با بحث‌های دیگر نیست. بحث توحیدی قابل مقایسه با دیگر بحث‌های اعتقادی نیست.

در ادامه داستان امواج خروشان توحیدی را می‌بینید و این اعتقاد توحیدی در دعوت همه انبیاء فوران می‌کند و دل‌مایه دعوت همه انبیاء همین توحید است در کنار بحث والدین: **أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا**. این‌ها که در قرآن شوخی نیست! بدون اجازه والدین تکان نمی‌توانید بخورید مگر این که **لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ خَالِقٍ** باشد که آن حسابش جداست. کسانی که تحت تربیت دین بودند، این مسئله برایشان حل شده بود^{۱۰}. اگر می‌خواهید خودتان را محک بزنید در این سه تا محک بزنید!^{۱۱}

درباره همین بنیامین سی ساله می‌گویند: باید برویم و از پدرمان اجازه بگیریم! رضایت او را جلب بکنیم تا

بتوانیم بیاریمش! مگر این که یک آدم عقب افتاده‌ای باشد!

گرفتن روح قرآن یعنی همین چیزها. و می‌خواهند آدم را به انحراف بکشانند.

ادب مع الله

جلسه قبل در بحث دعا بعضی گفتند: آیا منظورتان این است که کسی دعا نکند؟ نه! دعا باید کرد حتی

پیامبر خدا دعا کرده که من بچه‌دار بشوم، ولی این جوری دعا کرده که **رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ**

سَمِيعُ الدُّعَاءِ (آل عمران: ۳۸). البته ما دعاهایی برای پسر دار شدن داریم ولی این بستگی دارد به کلاس افراد؛ مثلاً

یک آدم بی کلاس می‌رود و این دعاها را می‌خواند، اما اگر کلاسش بالاتر باشد می‌گوید: این چیزها یعنی چه؟ اما

اگر از ائمه این دعاها رسیده؛ چون طرف داشته دق مرگ می‌شده!

اما این ادب مع الله را که در قرآن می‌بینید این گونه است که وقتی یک چیزی را از خدا می‌خواهند اولاً به

شیوه تحکمی نیست. وقتی شما یک چیزی را از بزرگی می‌خواهید؛ می‌گویید اگر صلاح می‌دانید تشریف بیاورید

و این یعنی ادب و این که چیزی را کسی به شیوه تحکمی نمی‌خواهد.

مثلاً در سوره مائده آیه ۱۱۸: ببینید حضرت عیسی برای قوم خودش چه جوری دعا می‌کند؟ این نیست که

تو باید این کار بکنی. وقتی می‌خواهد بگوید که خدایا این‌ها را عذاب نکن، می‌گوید: **إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ؛**

اگر عذابشان بکنی این‌ها بنده‌های خودت هستند، هر جور صلاح می‌دانی! **وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛**

حالت التماس دارد. عرفا می‌گویند در دعا فقط همان اسم خدا را صدا بزنی؛ مثلاً یا غافر الذنب و اگر رزق

می‌خواهید بگویید: یا رازق^{۱۲}

در دبیرستان و مدرسه همین جوری بودیم و هنوز همان اخلاق را حفظ کردیم. می‌گوییم ۲۰ گرفتیم و ۱۰

به ما دادند! ۲۰ را خودمان می‌گیریم، ولی ۱۰ را استاد می‌دهد! یا می‌گوییم استاد ما را انداخت! در برابر خدا

هم همین جوری برخورد می‌کنیم، می‌گوییم خدا گرفتاری داده. البته در حاق واقع ضار و نافع خداست و همه

چیز تحت چنبر قدرت الهی است، ولی ادب چنین بیانی را اقتضا می‌کند.

ما می‌گوییم که به ایوب به فرم عجیب و غریبی بلا نازل شد، ولی خدا می‌گوید: **وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي**

مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (انبیاء: ۸۳)؛ خدایا من گرفتار شدم ولی تو ارحم الراحمین هستی. این‌ها

لطافت‌های قرآن است. حضرت ابراهیم می‌گوید: **وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ** (شعراء: ۸۰)؛ وقتی من مریض می‌شوم، تو شفا می‌دهی. نمی‌گوید: فاذا تمرضنی؛ وقتی تو مریضم می‌کنی! در حالی که در فرهنگ قرآن، کل من عند الله است؛ یعنی توحید افعالی اقتضا می‌کند که مریضی را هم خدا بدهد، مشکلات را هم خدا بدهد ولی ادب اقتضا می‌کند که بگوید: وقتی من مریض می‌شوم، او شفا می‌دهد.

این‌ها ادب مع الله است. کلیت این فرهنگ از کجا در می‌آید؟ در آیات یک بحث هستی‌شناسانه داریم.

در ص ۳۰۲ (کهف: ۷۹-۸۱) در داستان حضرت خضر:

محي الدين عربی درباره این آیه سه مطلب می‌گوید:

حضرت خضر سه تا کار کرده: ۱- کشتی سوراخ کرده که عیب‌ناک کردن چیزی است ۲- بچه کشته و قرآن گزارشی ذو و جوه از این واقعه می‌دهد که یکی بچه کشتن است که ظاهراً کار بدی است و یک بحث دیگری که باز می‌کند این است که این بچه کشته شد برای این که قرار بود پدر و مادرش را به طغیان و کفر بکشاند و قرار بود یک بچه بهتر به این‌ها بدهد و این وجه خوب این واقعه است. ۳- دیوار ساخته که چون از جنس ساختن است، کار خوبی است، پس سه کار خوب و بد و ذو وجوه داریم.

حضرت خضر کارهای ظاهراً بد را به خودش نسبت می‌دهد

اما ادب را نگاه کنید: (کهف: ۷۹) **أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ**

مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا؛ کشتی مال مساکینی بود که در دریا داشتند کار می‌کردند **فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا؛** من

آن را عیب‌ناک کردم؛ چون یک ملکی بوده که می‌خواست این‌ها را غصب کند.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا؛ (۸۰)؛ اما آن پسری که کشته شد پدر و

مادرش مؤمن بودند، ما ترسیدیم پدر و مادرش را به کفر بکشاند **فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ**

رُحْمًا (۸۱)؛ ما اراده کردیم پروردگارش این کار را بکند.

در بخشی که قرار است فرزند بهتر به آن‌ها داده شود می‌گوید: این را پروردگار می‌خواهد

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا أَنْ يُبْلَغَا أَشَدَّهُمَا
وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲) اما این دیواری که ساختیم و زیر آن
گنج بود، این را پروردگار تو این گونه خواست.

و برای این که توحید افعالی را نشان دهد آخر داستان می گوید: وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي؛ هیچ کدام این کارها از
خودم نبود، این ها تحت برنامه بودند حتی وقتی آن بچه را کشتم!

ادب را ببینید که هر چه بخش خوب را می گوید: از خداست فَحَسْبِنَا، فَأَرَادَ رَبُّكَ و هر چه بخش بد داستان را
می گوید: فَأَرَدْتُ؛ زیر سر خودم است! و به خودش نسبت می دهد.

در قرآن باطنی وجود دارد و بحثی هستی شناسانه که چرا این گونه نسبت داده می شود. ادب حکم می کند که
از یک میلیاردی پفک نخواهید^{۱۳} که به او بر می خورد. این خواست کوچک غیرت الله را به جوش می آورد. ۱/۱۹

۱. در باب تحدیث نعمت مجدداً بحث شد برای تفصیل بحث رک جلسه ۲۲ سوره یوسف.

(سؤال) این که داریم من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی آن چیزی که ملاک است، یکسری کرامات نیست. این که کسی با یکسری ریاضت ها حتی
شرعی و اوراد و اذکار می شود کاری بکند. بلکه ملاک این است که فرد نعمت را تبدیل به قرب الی الله بکند و گرنه اگر کسی مثلاً یک خواب خوبی دید و آن
را به خوبی خودش نسبت داد، او قافیه را باخته است، چون آن یک امتحانی بوده و او در آن امتحان قبول نشده، پس بنعمه ربک فحدث را واقعا کار اولیای
خداست که وقتی مثلاً خواب بد می بینند، نفس خودشان را به شدت متهم می کنند ولی وقتی یک خواب خوب می بینند واقعا می گوید: ببین خدا چه کار
کرد؟! خدا ما را در این راه گذاشت، نه این که فیلم بازی کند و درون خودش بگوید خودم زحمت کشیدم و در بیرون به آن رنگ و لعاب بدهد و بگوید: این
کار خدا بود!

خدا می خواهد به همین درخت ها که آیات الهی هستند، توجه بکنید؛ یعنی سراسر دنیا کلاس قرآن است و می گوید: وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَاتٍ مِنْ
أَغْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَبْرٌ صِنَوَانٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ؛ ببین در دو زمین کنار هم نخلی هست که روی یک پایه و ریشه است ولی دو جور خرما می دهد
(درخت های پیوندی هم همین گونه است) با این که یک آب دارد بالا می کشد (این آب می رود در آن چوب خشک و می شود زردآلو و می رود در آن چوب
خشک و می شود هلو) وَتَفَضَّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (رعد: ۴)؛ این ها آیات خداست برای کسی که عقل توی کله اش
باشد، یا همین شب و روز آیات خداست و اگر از همین شب و روز و از همین درخت ها قرب الی الله حاصل بشود، این می شود نعمت رب.

یا اگر شما علمی یاد بگیرید و به واسطه آن نورانی نشوید، این اصلاً نعمت نیست! این را جزء نعمات حساب نکنید؛ چون العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء
؛ اولاً علم از جنس نور است؛ ثانیاً جایش در قلب است. این چیزی که شما یاد می گیرید می تواند علم پزشکی باشد و نورانیی در قلب به وجود بیاورد و الا
اصلاً علم نیست. در تعابیر روایات این علم محسوب نمی شود، به قول کرمانشاهی ها هر چه بزرگتر گندیده تر! (به یک کسی یک سال آلو می دهند و سال بعد

بادنجان، وقتی می خورد می گوید: انگار هر چه گنده تر شده بدتر شده! والا بلغم باعورا و سامری که خیلی علم داشتند. خود شیطان سابقه شش هزار سال عبادت داشت! هم فقه و اصول و تفسیر و فلسفه بلد است، هم در درس علما شرکت کرده و همه چیز بلد است و برای همین است که راحت شبهه می اندازد! همه چیز یاد گرفته! و برای هر حرفی هم شبهه متناسب آن را بلد است! پس بحث علم اینها نیست بلکه مهم آن نورانیتی است که در قلب فرد ایجاد می شود که حتی در حمله شیطان تازه چشمش باز می شود؛ و ادا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون؛ وقتی شیطان دور قلبش طواف می کند و آنقدر می گردد تا روزنه‌ای پیدا کند و حمله کند. این دل کعبه است. گاهی ممکن است آدم این طوافها را بفهمد، یکپو ممکن است در این طواف فرد متذکر بشود.

آقای امجد خودشان می فرمودند: «اگر کسی در آسمان و آب راه برود من نگاهش هم نمی کنم!» این هیچ اهمیتی ندارد، بلکه مهم نورانیت و تقرب الی الله است.

اگر کسی در این جا نورانیت فی الجمله دارد، آن جا نورانیتش بالجمله و حسابی است. در همین جا هم مؤمن نُورُهُمْ یَسْعَى بِنُورِ الْإِيمَانِ وَبِأَيُّمَانِهِمْ (تحریم: ۸)؛ در همین دنیا در نور دارند راه می روند؛ برای همین می گویند: اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله؛ فراست مؤمن ناشی از نورانیت است. حالا نگویید آقای فلانی فلان جا هم گول خورد! ممکن است گول بخورند ولی این گونه نیست که دائما گول بخورند.

۲. در جمله اسمیه تثبیت بیشتر است. گاهی می گویند: قام زید و گاهی می گویند زید قام که در قام یک ضمیر هو در قام وجود دارد که باید به زید برگردد ولی در قام زید فعل داری و فاعل. ولی در زید قام هم فعل داری و هم فاعل که هو باشد و هم مرجع ضمیر لذا تثبیت جمله اسمیه بیشتر از جمله فعلیه است. و اتفاق دیگر تقدیم ما حقه التأخیر است؛ یعنی ضمیر «هم» که برای تأکید است

۳. خدا آقای دولابی را رحمت کند که هر وقت خدمتشان می رفتیم می گفتند: امشب شب آخر است.

۴. اتی یعنی آمد. اتی به یعنی آوردنش. ایتونی ب یعنی بیاوردش.

۵. بعضی وقتها ما مشکل شرعی نداریم؛ یعنی نمی شود گفت این کار غیر شرعی است ولی با روح دین سازگار نیست؛ مثلا این شیخ نشینها خمس و زکاتشان را می دهند و دستگیره در خانه اش هم از طلاست. تو به چه عنوانی می خواهی بگویی این غیر شرعی است؟ طرف قالی روی قالی گذاشته و خمس آن را هم داده است! ولی این با روح دین سازگار نیست.

۶. گاهی شما دنبال این می گردید که چه چیز شرعی است و چه چیز شرعی نیست و گاهی دنبال این هستید که روح قرآن استخراج بشود. می بینید طرف هر مدل بنز که می آید می خرد! یکی به من ساعت امیر کویت را نشان داد و گفت: این دو میلیارد و چهارصد میلیون دلاری ارزدا نفهمیدیم که این قیمتش به چیست؟ پشت ساعت را برگرداند و گفت یک میلیارد قیمت این امضاست، بعد روی شیشه یک الماس یک تکه ۴۳ قیراطی است. این تغلب با روح دین سازگار نیست.

۷. أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتَمِينَ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ.

۸. (سوال) اگر به روال عادی بود که یک اس ام زد و پیکی می فرستاد و به یعقوب می گفت: ما زنده ایم. عرض کردم که این داستان دارد روی مسائل باطنی می چرخد. حواستان باشد که ولی خدا باید به ظواهر عمل بکند و موظف به عمل به ظواهر است ولی اگر به چیزی که خودش می داند و ما نمی دانیم، برخلاف ظواهر عمل کرد، شما نمی توانید دستش را ببندید و بگویید: تو چرا خلاف ظواهر عمل کردی؟! یا به خضر بگوید که تو چرا آدم کشتی؟ اگر حضرت مهدی تشریف آوردند و روی قواعد معمول عمل نکردند که داریم حضرت مهدی روی جریان خضر عمل می کند. ممکن است آمدند مالت را از خانه ات برداشتند و بردند و گفتند: این مال تو نیست، بگویی که باید دادگاهی تشکیل بشود؛ چون بالاخره بر اساس قاعده‌ی ذوالید این مال دست ماست. اگر حضرت این جور عمل کردند تو نمی توانی بگویی که چرا این ولی الله این جوری عمل کرد؟! دست ولی الله در جایی که خودش می داند بسته نیست.

۹. با دو تأکید جمله اسمیه و لام تأکید، به یوسف اطمینان می دهند که: إِنَّا لَفَاعِلُونَ؛ ما حتما این کار را می کنیم

۱۰. این نسل اصلا احترام به والدین نمی گذارد؛ چون از جنبه های دینی و فطری فاصله گرفته و برای این که بخواهند از مسیر فطرت تخطی کنند، عناوین شیک و تر و تمیز هم رویش می گذارند! در دانشگاه بحث سکس و محارم مطرح شد و کسی گفت: «چه کسی این را گفته؟ چون ما عادت کردیم نباشد قبول نداریم!» در مقابل این آدم چه می توان گفت و چطور می شود ثابت کرد؟! و این حرفها به دلیل تبلیغات بسیار و عناوینی است که بر آن گذاشته می شود، در حالی که همه اقوام از این به عنوان سفاح یاد می کرده اند و اسم این را گذاشته اند تجربه جنسی! می گویند ۸۰٪ دختران آمریکایی قبل از رسیدن به ۱۸ سال تجربه جنسی دارند. اسامی شیک می گذارند روی این کار ضایع و تحویل روشنفکر می دهند. در قرآن لواط و مساحقه با آن عقوبتها مطرح می شود ولی در صفحه «دبیتی اند پرسونالیتی» انگار اینها هویت قانونی دارند و به آن مثلا شریک جنسی می گویند. فریب این عناوین را نخورید. به اسم روشنفکری بی احترامی به والدین و کارهای زشت هست و همه را هم توجیه می کنند. خدا فطرت و عقل و نقل داده و خدا اینها را برای چه کسی داده؟

۱۱. (سوال) حتی در بحث شرعی آن باید یک نگاه دوباره بشود. یک مقدار بحث شرعیات از فضاهای قرآن فاصله گرفته! مثلا احترام به والدین جوری مطرح می شود که انگار از مستحبات مؤکد است. اولاً حق والدین حرف بد نزدن به آنهاست، ثانیاً اجابت کردن دعوتشان است، اما یک جاهایی هست که دارند شما را به انحراف می کشانند. ولی مشکل ما اینها نیست! مشکل ما این است که اگر وقت و بی وقت به ما می گویند: برو سیبزمینی بخر، باید بروید و بخرید!

در قم من این را می‌دیدم که طرف می‌گفت: مادرم راضی نیست من بیایم قم طلبه بشوم و من می‌گفتم: نیا! یا برو رضایت را بگیر و بیایا هر جور شده مثلاً خودت را لوس کن! گریه کن! چون یک عده که بدون رضایت می‌آمدند، توفیق به آن‌ها دست نمی‌داد و در مسائل علمی پیشرفت نمی‌کردند. در مورد خودم هم اول مادرم راضی نبود.

(سؤال) بالاخره این احتمال هست که مصالحی وجود داشته باشد که شما تشخیص می‌دهید و والدین تشخیص نمی‌دهند و ممکن است آن قدر که شما می‌فهمید آن‌ها نفهمند! ولی با این دلیل نمی‌توانید مسئله را حل کنید. می‌توانید دلیل بیاورید و اصرار کنید و ۴ تا ظرف بشوید و ...
مادر یک بنده خدایی به من زنگ زد که من راضی نیستم بچه‌ام طلبه بشود و به من گفت چه کنم؟ گفتم: برنامه تو این است که سه ماه برای خانه نان بخری! دلش را به دست بیاوری و رضایت بگیری و بیایی! در ازدواج هم همین است آخرش باید رضایت را بگیرید! ولی بعضی خودشان لابی می‌کنند و همه حرف‌ها را می‌زنند و بعد به پدر اعلام می‌کنند که در این خیر نیست.

۱۲. مثل این است که کسی بیاید پیش آدم و بگوید: پول بده! ولی گاهی یک گدایی هیچ چیز هم نمی‌گوید.

۱۳. یک میلیارد می‌گوید من میلیاردم ولی شما به او می‌گویید: من نمی‌خواهم من یک تومان می‌خواهم. آیا می‌دهی!؟